

تصمیمات قضائی

۱ - جزائی

حکم شماره $\frac{۱۱۸۹}{۳۶/۳/۳۰}$ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

در مورد محکومیت ابراهیم ۲۴ ساله فرزند علی اصغر در دادگاه جنحه که برای انجام شنیع با خدیجه خدا ترس که سنش در کیفر خواست ۲۰ ساله تعیین گردیده و ازاله بکارت از مشارالیها تحت تعقیب دادسرای بابل واقع گردیده طبق ماده ۲۰۸ قانون مجازات عمومی و رعایت ماده ۴ قانون مزبور بده ماه حبس تأدیبی و پرداخت یکهزار ریال هزینه دادرسی که دادستان از قلت کیفر و متهم از محکومیت پژوهش خواسته و در دادگاه استان مازندران استوار گردیده و محکوم علیه از محکومیت و دادستان استان بلاحظه اینکه ارتکاب لواط جنائی و خارج از حدود صلاحیت دادگاه جنحه میباشد و باید در دادگاه جنائی رسیدگی بعمل آید تقاضای رسیدگی فرجامی نموده شعبه ۹ دیوان کشور چنین رأی داده (اعتراض دادستان باینکه عمل انجام شده با مجنی علیها لواط و از مصادیق شق ۷ ماده ۲۰۷ قانون مجازات عمومی است نه ماده ۲۰۸ استنادیه دادگاه وارد بنظر نمی‌رسد چه آنکه لواط موقعی صادق و بر ماده استنادیه دادستان منطبق است که با جنس ذکور انجام شود و در مورد اثاث لواط صادق نیست و عمل انجام شده از طرف متهم با دختر مجنی علیها بطوریکه در نظر دادگاه بشوت رسیده است منطبق بر همان ماده مستندی دادگاه است علیهذا و اینکه شکایت فرجامی محکوم علیه پس از اعلام رأی در خارج از مدت تنظیم و تقدیم شده فرجام خواهی محکوم علیه رد میشود و حکم فرجام خواسته از طرف دادستان که از حیث رعایت اصول و مقررات بلا اشکال است ابرام میشود) و در مورد محکومیت ابوالفضل فرزند حسن دارای یک فقره محکومیت کیفری که اتهام ارتکاب لواط بعنف با اقدس نام دختر هفت ساله مورد تعقیب قرار گرفته و در دیوان جنائی مرکز طبق قسمت الف از ماده ۲۰۷ قانون مجازات عمومی و بند ۲ و ۷ ماده مزبور با رعایت ماده ۳۶ چون سن او در حین ارتکاب نیش از ۱۸ سال نبوده بچهار سال حبس در دارالتادیب محکوم گردیده و محکوم علیه از این حکم فرجام خواسته شعبه دوم دیوان کشور چنین رأی داده است (فرجام خواه ایراد و اعتراض خاصی ننموده تا مورد توجه واقع شود و چون بر حکم فرجام خواسته ایراد و اشکال مؤثر موجب نقص فرجام خواه ملاحظه نمیشود مبرم است.

جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور بریاست رئیس کل دیوان عالی کشور با حضور دادستان کل معاون اول دادسرا و آقایان رؤسا و مستشاران شعب تشکیل است. پس از قرائت گزارش پرونده و آراء صادره و استماع بیانات جناب آقای دادستان کل که مبنی بر شمول مورد با ماده ۲۰۷ قانون مجازات عمومی بوده و مذاقه در مورد مربوطه و مشاوره در اطراف موضوع باتفاق آراء بشرح زیر رأی میدهند.

منظور از عبارت عمل منافی عفت غیر از هتك ناموس مذکور در ماده ۲۰۸ قانون مجازات عمومی اینست که بامجنی علیها اعمال منافی عفت غیر از مواقعه انجام شده باشد و الا ارتکاب مواقعه بعنف بازن یا دختر بدون رابطه زوجیت (اعم از قبل و دبر) هتك ناموس بوده و مشمول فراز اول بند الف ماده ۲۰۷ قانون مجازات عمومی خواهد بود بدون اینکه استناد بشق ۷ ماده مذکوره که اختصاص بجنس ذکور دارد لازم باشد بنا بر این حکم شعبه ۲ دیوان عالی کشور بر ابرام حکم دادگاه جنائی از حیث تطبیق عمل بماده ۲۰۷ قانون مجازات عمومی بالنتیجه صحیح است.

۲ - حقوقی

حکم شماره $\frac{۸۵۱}{۳۹/۴/۳۴}$ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

گزارش کار - در تاریخ ۲۹/۱۱/۱۷ اداره اوقاف آذربایجان بطرفیت آقای ق و بانوف و بانوع دادخواستی بخواسته مقوم بدویست هزار ریال و ابطال سند بدادگاه شهرستان مراغه تقسیم و دعوی خود را چنین شرح میدهد مطابق تقسیم نامه تنظیم شده در دفتر اسناد رسمی فیما بین ورثه مرحوم ع باستناد وصیت نامه آن مرحوم شش دانگ قریه قورچی و شش دانگ قریه قوچی کنده واقعتان در محال آجراد و سه دانگ و چهار و نیم سهم از پانزده سهم سه دانگ دیگر قریه حاجی کرد واقعه در بنای جوی مراغه باضافه یک باغ و رقبات دیگر از متروکات آن مرحوم اخراج و طبق وصیت نامه فوق الاشعار مال الوصیه و ثلث آن مرحوم قرار داده اخیراً استماع شده که بانوع بدون مجوز قانونی و تبانی با شوهر خود و اغفال کارکنان ثبت سه فقره ده مزبور را بشوهر خود ق منتقل کرده در صورتیکه مطابق وصیت نامه و قسمت نامه که مستند بوصیت نامه مزبور است معامله مزبور باطل و غیر قانونی است و چون خواندگان حاضر با بطل معامله و سند نشده لذا از دادگاه تقاضای ابطال سند و رفع ید آقای ق از رقبات مزبوره و تسلیم آنها به اداره اوقاف و حکم به پرداخت خسارات قانونی دارد مستند دادخواست و نوشت وصیت نامه و تقسیم نامه و اعطای گواهی نامه برای اخذ و نوشت اسناد انتقال میباشد دادگاه پس از رسیدگی های لازم بشرح زیر دعوی خواهان را رد مینماید و خلاصه ایرادات خوانندگان این است موضوع وقف نبوده و وصیت برای منافع عمومی نشده اداره اوقاف صلاحیت دخالت ندارد ورثه بموجب تقسیم نامه ماترك را تقسیم و ثلث را بمبلغ پانصد و نه هزار و سیصد و سه ریال و پانزده دینار تقویم نموده و در مقابل همان وجه از متروکات منقول و غیر منقول بوصی انتقال داده شده است و وصی همان طور که طبق اختیارات حاصله از وصیت نامه حق خرید املاك را داشته حق فروش آنها نیز دارد قریه حاجی کرد از طرف ق تقاضای ثبت شده و مدت اعتراض گذشته است و پس از مدافعات و کیل خواهان در قبال اظهارات خوانندگان دادگاه خلاصه چنین رأی میدهد مواد استنادی و کیل اداره اوقاف در این مورد صحیح نیست

تصمیمات قضائی

زیرا موضوع مربوط به منافع عمومی نیست تا با مواد اظهار شده منطبق گردد و اظهار باینکه تشخیص دائم با موقت بودن وصیت نامه از صلاحیت اداره تحقیق اوقاف است و طبق ماده ۷۲ آئین نامه قانون اوقاف الزام آور است ماده مزبور ناظر به تقاضای تأمین خواسته است و نظریه مرجع غیرقضائی نمی تواند ملاک عمل مرجع قضائی گیرد و مدلول وصیت نامه برای انجام امور مربوطه بخود موصی است و باتعین وصی و تفویض اختیارات تام باو و دیگر موردی برای رسیدگی و تشخیص محکمه اوقاف باقی نیست و راجع بایراد و جریان ثبتی مربوط به قریه حاجی کرد هم پس از آنکه ملکی تقاضای ثبت شد و در مدت مقرر معترضی پیدا نکرد ولو طبق آئین نامه تخلفاتی شده باشد اقدام دیگر میسر نیست و رد دعوی خواهان صادر میگردد که از حکم مزبور از طرف اداره اوقاف تقاضای رسیدگی پژوهشی شده دادگاه استان ۳ - ۴ شعبه ۱ بموضوع رسیدگی و چنین رأی میدهد در قسمت اول بنظر این دادگاه رأی بدوی صحیح است زیرا پس از تقاضای ثبت ملک و انقضای مدت اعتراض اصولاً دادگاهها نمی توانند هیچ نوع اعتراضی را نسبت بآن پذیرفته و مورد توجه قرار دهند استناد اداره اوقاف بماده ۲۵ آئین نامه قانون ثبت در این مقام جز آنکه اثبات تخلفی برای متصدیان ثبت مربوطه نماید اثر وضعی دیگری ندارد و به ثبت ملک خدشه وارد نمی سازد بنا بر این حکم پژوهش خواسته در این قسمت صحیح بوده استوار میشود و اما در قسمت دوم بنظر این دادگاه استدلال دادگاه بدوی صحیح نیست زیرا مطابق وصیت نامه که مورد قبول پژوهش خوانده نیز میباشد قسمتی از مال الوصیه بایستی جهت تعزیه داری حضرت خامس آل عبا صرف شود این امر به تنهایی کافی است که عمومی بودن مصرف مال الوصیه را اثبات نموده و دخالت اداره اوقاف طبق مواد مربوطه به قانون و آئین نامه قانون اوقاف بی اشکال است و طبق شق ۳ از ماده ۶۹ آئین نامه قانون اوقاف تشخیص املاک موقوفه از غیر موقوفه با اداره تحقیق اوقاف است و ماده ۴ و ۷ هم صراحت دارد در موقع فروش یا تبدیل ملک وقف که مطابق قانون مدنی بعمل می آید بایستی با اطلاع و تصویب وزارت معارف و اوقاف باشد بنا بر این حکم پژوهش خواسته در قسمت دوم یعنی نسبت به بقیه املاک مورد انتقال جز قریه حاجی کرد گسیخته میشود و رأی با بطلان سند معامله هم میشود از حکم مزبور که بشماره ۴۷۳ صادر گردیده طرفین دعوی هر یک نسبت بمحکومیت خود تقاضای رسیدگی فرجامی نموده دیوان کشور شعبه چهار نسبت به شکایت فرجامی اداره اوقاف مربوط به قریه حاجی کرد اعتراض را وارد ندیده و بموجب حکم شماره ۲۰۸۵ حکم فرجام خواسته را استوار نموده و نسبت به تقاضای فرجام ق و بانوع اینطور رأی میدهد: دادگاه استان در مورد جواز مداخله اداره اوقاف در دعوائیکه مربوط به ثلث است بماده ۳ قانون اوقاف و در مورد عدم جواز معامله بانوع وصیت بماده ۷ قانون مزبور استناد نموده در صورتیکه لزوم اطلاع و تصویب اداره اوقاف موضوع ماده اخیر راجع بفروش وقف است در مورد استثنائی ربطی بمال ثلث که فروش آن در غیر موردی که نظر موصی بر حسب وصیت بر بقاء آن است ندارد و در ماده ۳ قانون مزبور که بموجب آن در ثلث دائم با ثلثی که منافع آن بر حسب وصیت برای مصارف عامه در مدتی که کمتر از هیجده سال نباشد از لحاظ تصدی و نظارت رعایت ماده ۱ و ۲ آن قانون مقرر گردیده اشاره بمورد ماده ۷ نشده است بنا بر این

تصمیمات قضائی

حکم دادگاه مخدوش است و بجهات مرقوم شکسته میشود و پس از ارجاع دیوانکشور دادگاه مرجوع الیه پس از رسیدگی چنین رأی میدهد آنچه مسلم است مرحوم ع بموجب وصیتنامه مورخه غره شعبان ۱۳۵۱ قمری ثلث کلیه دارائی خود را اعم از منقول و غیر منقول جهت مصارفی که در همان وصیتنامه قید گردیده با وصایت بانوع مال الوصیه قرار داده که بعداً بموجب تقسیم نامه رسمی بین وارث ششدهانگ قریتین قورقچی و قوچی کندی سه دنگ و چهار سهم از پانزده سهم قریه حاجی کرد ثلث موصی تعیین و درازای بقیه ثلث که چهارده هزار و چهارصد و سی و سه تومان و سه قران و دو عباسی از منقول محسوب گردیده به تحویل وصیه داده شده است و چون مطابق وصیتنامه مذکوره در فوق که مورد قبول خود پژوهش خوانندگان نیز واقع گردیده قسمتی از مال الوصیه بایستی جهت تعزیه داری حضرت خامس آل عبا علیه التحیه و ثنا صرف شود و این امر بخودی خود کافی است که عمومی بودن مصرف مال الوصیه را ثابت نماید و از طرفی از لحاظ عدم ذکر مدت جهت مصرف موصی به افاده دوام و ابدی بودن آن را مینماید لذا مورد مشمول ماده ۲ از قانون اوقاف مصوب سوم دیماه ۱۳۱۳ شمسی بوده و چون طبق ماده مزبور اموال غیر منقول که بر حسب نذر و یا وصیتنامه و یا حبس منافع آن بطور دائم در مدتی که کمتر از هیجده سال نباشد و برای مصارف عامه تشخیص داده شده مشمول مواد ۱ و ۲ همان قانون خواهد بود و مواد ۱ و ۲ قانون مزبور مربوط بمقررات و نظارت کامل اداره اوقاف در موقوفات عامه است چنین استنباط میشود که اموال غیر منقولی که بشرح مذکور در ماده ۳ مورد وصایت قرار بگیرد در حکم موقوفات عامه محسوب است و از طرفی طبق ماده ۷ همان قانون فروش وقف و تبدیل آن بدون اطلاع و تصویب وزارت معارف و اوقاف جایز نمیشد علیهذا نظر بجهات مذکور بنظر هیئت دادرسان این دادگاه دادنامه پژوهش خواسته در قسمت مربوط به قریتین قورقچی و قورقچی کندی مخدوش تشخیص و گسیخته میشود و دادنامه با بطلان سند معامله شماره ۱۰۰۲۰/۱۰/۵/۱۸ و سند شماره ۱۳۸۲۳ - ۱۰/۱۰/۲۶ در قسمت معامله نسبت بتمام مورد معامله باستثنای قریه حاجی کرد صادر و اعلام میدارد از حکم مزبور که بشماره ۳۲۲۴ صادر گردیده آقای ق و بانوع تقاضای رسیدگی فرجامی کرده و پرونده برای رسیدگی بشعبه چهار دیوان کشور ارجاع گردیده و خلاصه اعتراض این است: دیوانکشور قبلاً اظهار نظر کرده گرچه بزطبق مواد ۱ و ۲ قانون اوقاف مصوب ۱۳۱۳ اداره اوقاف حق نظارت در موارد ماده ۳ همان قانون دارد ولی این نظارت ملازمه ندارد که موارد ماده ۳ به ماده ۷ آن که فروش مال وقف بایستی با اجازه اوقاف باشد شامل شود زیرا ماده ۷ تنها ناظر بموارد بیع و تبدیل وقف است نه موارد مندرجه در ماده ۳ و دادگاه بدون اظهار جزئی دلیلی استدلال دیوان کشور را رد نموده و مبادرت بصدور رأی کرده دادگاه با تصدیق باینکه مال معینی از طرف موصی مورد وصیت واقع نشده بلکه موصی بموجب وصیتنامه مورخه غره شعبان ۱۳۵۱ قمری ثلث مشاع ترکه خود را مورد وصیت قلم داد کرده و مشمول دو قریه قورقچی و قوچی کندی به ماده ۳ قانون اوقاف باستناد تقسیم نامه بی مورد است در وصیتنامه هر یک از موارد صرف و خرج کاملاً ذکر شده و دلیلی نیست که از بین مواردیکه مورد تقسیم واقع شده فقط قراء مزبور محل صرف تعزیه داری منظور گردد و نه تنها محل تعزیه داری در وصیتنامه

تصمیمات قضائی

قید و مشخص است که در ایام عاشورا در مساجد و خانه تعزیه داری شود و مشمول ماده ۴۳ آئین نامه اوقاف میگردد بنابراین فروش با اجازه اوقاف ناظر بامور موقوفه است و نظارتی بموارد ماده ۳ قانون اوقاف ندارد و خود قریه مورد بحث از طرف موصی مورد وصی واقع نگردیده اثر تقسیم نسبت بمالی که قبل از تقسیم قابل فروش بوده علت ندارد بعد از تقسیم قابل فروش نباشد موارد وصیت معلوم و هیچ وقت در وصیت نامه ذکر صرف بمصارف عامه ذکر نشده اختیاری که موصی بوصی در امر وصیت نامه داده و در حصه وصیه قرار گرفته جاری و ساری خواهد بود که فروش هم یکی از آن اختیارات است و قضیه از مواردی است که باید در هیئت عمومی طرح گردد طرف هم پاسخ داده است. جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور بریاست رئیس کل دیوان عالی کشور با حضور دادستان کل و معاون اول دادسرا و آقایان رؤساء و مستشاران شعب تشکیل است.

پس از قرائت گزارش پرونده و آراء صادره و اصفاء بیانات آقای دادستان کل که مبنی بر ابرام حکم فرجام خواسته بود و مشاوره در اطراف موضوع و ملاحظه موارد مربوطه با اکثریت بشرح زیر رأی میدهد.

اعتراض فرجام خواهان وارد نیست زیرا با توجه باینکه در وصیت نامه از جمله مصارف ثلث اعزام اشخاص برای زیارت عتبات مقدسه و تعزیه داری ایام عاشورا در هر سال پیش بینی گردیده منظور موصی تعیین ثلث دائم و باقی برای امور مزبور و انجام آن در هر سال از عواید ثلث بوده و تعیین ثلث از طرف وصی بر حسب وصیت در حکم تعیین مورد ثلث از ناحیه شخص موصی است و همانطور که فروش مال وقف جز در مورد ماده ۸۸ قانون مدنی جایز نیست فروش مورد ثلث دائم هم اعم از اینکه موصی یا وصی معین نموده باشد در غیر فرض مذکور در آن ماده ممنوع است و در این مورد که خرابی رقبات مورد ثلث و یا در معرض خرابی بودن آن عنوان نگردیده اساساً فروش رقبات مجوز قانونی نداشته و باخیرات عمومی بودن مصارف یاد شده اعتراض اداره اوقاف بفروش رقبات ثلث از طرف وصی و درخواست ابطال اسناد معامله مزبور بی اشکال بوده و اختیار داشتن وصی در نحوه خرج اجازه فروش مورد ثلث تلقی نمیشود و با اینکه تقسیم بعد از چند سال از فوت موصی صورت گرفته و بر حسب حکایت تقسیم نامه قسمتی از دیون موصی قبل از تقسیم تادیه و قسمتی از اموال منقول هم برای پرداخت بقیه دیون باشاعه باقی مانده و وکیل اوقاف مدعی بوده که سایر مصارف ثلث قبل از تقسیم انجام و رقبات فقط برای مصرف زیارت و تعزیه داری معین گردیده و انجام شده سایر موارد مورد تکذیب خواننده ها واقع نشده است عنوان قید مصارف دیگر برای ثلث تأثیری ندارد چون از جهات دیگر

و رعایت اصول و قواعد دادرسی هم اشکال موجب نقض مشاهده نمی‌شود طبق ماده ۵۵۸ آئین دادرسی مدنی حکم فرجام خواسته با اکثریت آراء استوار می‌گردد.

۳ - جزائی

حکم شماره $\frac{۱۶۸۱}{۳۶/۴/۲۴}$ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

محمد ۲۵ ساله اهل وساکن اسفیدان بجنورد با اتهام اینکه بوسیله سنگ ضربه‌ای بسر علی اسفیدانی وارد آورده که منتهی بفوت او گردیده است مورد تعقیب دادرسی قوچان واقع و دادگاه جنائی استان نهم پس از انجام تشریفات مقدماتی در جلسه علنی و هیئت پنج نفری با حضور متهم و وکیل مدافع تسخیری او مترجمی که تعیین کرده بود رسیدگی و باستماع مدافعات وکیل و متهم و شنیدن آخرین دفاع متهم و اعلام پایان دادرسی با اکثریت آراء عمل منتسب بمتهم را ثابت دانسته و باعتبار حساسیت موضوع در مصدق قسمت اخیر ماده ۱۷۱ قانون کیفر عمومی تشخیص داده و با رعایت مادتين ۴۴ و ۱۹۲ آن قانون بچهار سال حبس با اعمال شاقه و تأدیه یکهزار ریال بعنوان هزینه دادرسی محکوم نموده که بر اثر فرجامخواهی محکوم علیه دادنامه فرجام خواسته بموجب رأی ۲۰۶۹ - ۳۱/۴/۳۵ همین شعبه بعنوان اینکه سنگ آلت قتاله شناخته نمی‌شود تا عمل انتسابی باذیل ماده ۱۷۱ قابل انطباق باشد شکسته شده و رسیدگی بیدیوان جنائی تهران ارجاع گردیده و شعبه اول دادگاه جنائی مرکز با رعایت تشریفات قانونی و استعمال کتبی از دادرسی استان در باب انطباق عمل متهم با صدر باذیل ماده ۱۷۱ و توجه بپاسخ کتبی دادیار استان بر انطباق موضوع با قسمت اخیر ماده مذکور و تشخیص آماده بودن پرونده در جلسه مقدماتی پنج نفری برای رسیدگی در جلسه علنی پنج نفری با حضور متهم و وکیل مدافع تسخیری و مترجم رسیدگی نموده و پس از جلب نظر پزشک قانونی و کارشناس در خصوص سن متهم که کارشناس مذکور نظریه داده است که در تاریخ وقوع کمتر از هیجده سال تمام بوده و استماع آخرین دفاع متهم ارتکاب او را بقتل ثابت دانسته و از نظر حساسیت موضوع با قسمت اخیر ماده ۱۷۱ قانون کیفری عمومی ناظر بماده ۱۸۰ تطبیق و با رعایت ماده ۳۶ قانون مذکور متهم را بسه سال حبس در دارالتأدیب محکوم نموده و محکوم علیه ذیل رأی دادگاه خواستار رسیدگی فرجامی شده است.

جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور بریاست رئیس کل دیوان عالی کشور با حضور دادستان کل و معاون اول دادسرا و آقایان رؤسا و مستشاران دیوان عالی کشور تشکیل است. پس از قرائت گزارش جریان پرونده و اصغاء بیانات آقای دادستان کل مبنی بر عدم اشکال بر حکم فرجام خواسته از حیث تطبیق عمل متهم بقسمت تأخیر ماده ۱۷۱ قانون مجازات عمومی و درخواست فرجام باستناد ماده ۴۳ آئین دادرسی کیفری و نقض دادنامه از جهت نقض تحقیق راجع بسن متهم که مؤثر در کیفر او میباشد پس از مدافعه در مواد مربوطه و مشاوره در اطراف موضوع با اکثریت آراء بشرح زیر رأی میدهند.

تصمیمات قضائی

گرچه بر حکم فرجام خواسته از حیث تطبیق عمل بقسمت تأخیر ماده ۱۷۱ قانون مجازات عمومی اشکالی وارد نیست لیکن اعتراض دادستانی کل ضمن فرجام خواهی با استناد ماده ۴۳۲ آئین دادرسی کیفری مبنی بر خدشه در رسیدگی دادگاه مراجع بسن فرجام خواه موجه بنظر میرسد زیرا با توجه باینکه فرجام خواه از اولین جلسه تحقیقات مقدماتی تا خاتمه دادرسی و صدور حکم از دادگاه جنائی خراسان خود را ۲۰ ساله و دارای عیال معرفی نموده و پس از نقض حکم در دیوان کشور در رسیدگی مجدد نیز هنگام تعیین وکیل در نزد رئیس دادگاه جنائی تهران خود را ۲۰ ساله و دارای عیال و اولاد معرفی کرده بصرف اظهار متهم در جلسه دادرسی مبنی بر اینکه ۱۸ سال دارد دادگاه بدون اینکه شناسنامه او را ملاحظه و با توجه باظهارات قبلی او در اطراف این ادعا تحقیق بعمل آورد صرفاً با جلب نظر یک پزشک او را کمتر از ۱۸ سال تشخیص نموده است که عمل دادگاه در این قسمت برخلاف ماده ۳۶ قانون مجازات عمومی بوده و چون رسیدگی در این خصوص مؤثر در کیفیت و کمیت مجازات است حکم فرجام خواسته مخدوش بوده و بر طبق ماده ۴۳۰ آئین دادرسی کیفری نقض میشود و رسیدگی مجدد بشعبه دیگر دادگاه جنائی تهران ارجاع میشود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی